



Geophagia and Its Reflection in Ancient Persian and Arabic Texts

Mahmood Nadimi Harandi 

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: nadimi@pnu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 29 September March 2023 Received in revised form 27 November 2023 Accepted 29 November 2023 Published online 01 February 2024</p> <p>Keywords: Geophagia, eating mud, ancient Persian and Arabic texts.</p>	<p>Geophagia means the habit of consuming soil, mud, etc. It has a long history in many parts of the world. This phenomenon has also been reflected in Ancient Persian and Arabic texts in different ways, and various groups of people have tended to it. Many ascetics and Sufis, caliphs and kings and statesmen, poor people, women, children, madmen and the general public have been inclined towards it. In this research, we have investigated the reflection of geophagia in Persian and Arabic poetry and prose texts and we have tried to answer these questions: 1. How is geophagia reflected in ancient Persian and Arabic texts? 2. How is geophagia among different social spectrums? 3. How is geophagia in medical, religious, ethical and literary texts and in proverbs?</p> <p>We have done this research in a descriptive-analytical method, and by identifying various sources in which geophagia is mentioned and referring to them, we have examined and analyzed the issue. According to the evidence of Ancient texts, geophagia in addition to madness, is often due to poverty, asceticism and piety, pleasure and addiction, or the longing of pregnant women. Various proverbs among Iranian tribes with the theme of geophagia have shown the prevalence of geophagia and also the difficulty of quitting it. Except for the early ascetics, who considered geophagia as a form of piousness and ascetic practices, insisting on halal eating and less annoying, poets and writers often had a negative attitude towards this issue and considered it one of the disgusting and sick habits. They have invited others to avoid it. In medical texts, geophagia has been recognized as a kind of disease and they offered solutions for its treatment. In moral texts, geophagia has been considered as one of the diseases of the soul, and sometimes mud eating addiction has been mentioned in parables. In Islamic religious texts, geophagia is also forbidden.</p>

Cite this article: Nadimi Harandi, M. (2024). Geophagia and Its Reflection in Ancient Persian And Arabic Texts. *Persian Language and Literature*, 76 (248), 27-46. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58658.3577>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58658.3577>

Publisher: University of Tabriz.

خاک خواری و بازتاب آن در متون کهن فارسی و عربی

محمود ندیمی هرندی

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: nadimi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	خاک خواری، یعنی عادت به خوردن خاک و گل و نظایر آن، سابقه طولانی در سراسر جهان دارد. این پدیده در متون کهن فارسی و عربی نیز به صورت‌های مختلف انعکاس یافته‌است و طیف‌های گوناگونی از مردم، فارغ از طبقه اجتماعی که به آن تعلق دارند، اعم از زاهدان و صوفیان، خلفا و پادشاهان و دولتمردان، فقرا، زنان، کودکان، دیوانگان و عموم مردم به آن گرایش داشته‌اند. در این پژوهش به بررسی بازتاب خاک خواری در متون نظم و نثر فارسی و عربی پرداخته‌ایم و کوشیده‌ایم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: ۱. خاک خواری در متون کهن فارسی و عربی چگونه بازتاب یافته‌است؟ ۲. خاک خواری در میان طیف‌های گوناگون اجتماعی چگونه است؟ ۳. خاک خواری در متون طبی و دینی و اخلاقی و ادبی و امثال و حکم چگونه است؟
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۰۲	این پژوهش را به روش توصیفی تحلیلی انجام داده‌ایم و با شناسایی منابع گوناگونی که در آن‌ها اشاره‌ای به خاک خواری شده‌است و استناد به آن‌ها به بررسی و تحلیل موضوع پرداخته‌ایم. چنان‌که از شواهد متون کهن برمی‌آید، خاک خواری، گذشته از جنون، غالباً به سبب فقر، زهد و ورع، التذاذ و اعتیاد، و یا ویار زنان باردار بوده‌است. رواج امثال گوناگون در میان اقوام ایرانی با مضمون خاک خواری نشانگر میزان شیوع و همچنین دشواری ترک این عادت بوده‌است. جز زاهدان قرون نخستین اسلام که خاک خواری را نوعی زهد و ورع و پرهیز از امور دنیوی و تقید به حلال خواری و کم‌آزاری می‌پنداشته‌اند، شاعران و نویسندگان اغلب برخورد منفی با این پدیده داشته‌اند و آن را از عادت‌های ناپسند و بیمارگونه شمرده‌اند و به خودداری از آن دعوت کرده‌اند. در متون طبی خاک خواری را نوعی بیماری و مرض شناخته‌اند و راهکارهایی برای درمان آن ارائه داده‌اند. در متون اخلاقی گل خواری را از جمله امراض نفس شمرده‌اند و گاه در تمثیل، به اعتیاد گل خواری اشاره کرده‌اند. در متون دینی نیز خاک خواری حرام شمرده شده‌است.
کلیدواژه‌ها: خاک خواری، گل خواری، متون کهن فارسی و عربی.	

استناد: ندیمی هرندی، محمود. (۱۴۰۲). خاک خواری و بازتاب آن در متون کهن فارسی و عربی. *زبان و ادب فارسی*، ۷۶ (۲۴۸)، ۲۷-۴۶.

<http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58658.3577>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه تبریز.

مقدمه

«خاک‌خواری» اصطلاحی است که فرهنگستان زبان و وادب فارسی برابر واژه (Geophagia) برگزیده‌است (رک: گروه واژه‌گزینی، ۱۳۹۶: ۳۴). اصطلاح (Geophagia) از دو واژه یونانی Ge (= زمین) و phag (= خوردن) مشتق شده‌است و به معنای نوعی انحراف یا اختلال است که در آن شخص عادت به خوردن مواد غیرغذایی اعم از خاک، گل، گچ، شوره دیوار، ذغال، ... دارد. سابقه آن به هزاران سال پیش می‌رسد و در بسیاری از نقاط جهان رواج داشته‌است. در متون علمی مدرن، نوع شایعی از سندرم پیکا (Pica = اختلال در خوردن) به‌شمار می‌آید که بیشتر در کودکان و زنان باردار مشاهده می‌شود (رک: ریلی و هنری، ۲۰۰۰: ۱۴۱).

کهن‌ترین نمونه ثبت‌شده خاک‌خواری در متون مکتوب به سال دهم قبل از میلاد در یونان بازمی‌گردد که قرص‌های سفالی برای مقاصد دارویی در جزیره لِمَنوس^۱ (تهیه می‌شد (رک: همان). بعضی از دلایل خاک‌خواری عبارت بوده‌اند از: عوامل مذهبی، جادو، درمان، تسکین گرسنگی در هنگام قحطی و خشکسالی و بحران غذا، ارضای هوس زنان باردار (رک: همان: ۱۴۲). امروزه خاک‌خواری در آفریقا، بخش‌هایی از آمریکا، مکزیک و کشورهای آمریکای مرکزی، خاورمیانه، هند، چین و استرالیا هنوز دیده می‌شود و بیشتر در میان زنان آفریقایی و در کشورهایی مانند زیمبابوه، غنا و نیجریه شایع است (رک: همان: ۱۴۱-۱۴۲). بعضی به‌خطا باورهای مثبتی نسبت به خاک‌خواری دارند، از جمله آنکه در نیجریه خاک رس به‌عنوان یک داروی ضداسهال استفاده می‌شود (رک: تارگوت و دیگران، ۲۰۱۹: ۱۲۸). هرچند پژوهش‌های علمی خلاف آن را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که خوردن خاک با طیف وسیعی از بیماری‌ها ارتباط دارد. بعضی از زبان‌های خاک‌خواری عبارت‌اند از: ممانعت جذب آهن و در نتیجه کم‌خونی؛ انواع بیماری‌های عفونی و انگلی (رک: ریلی و هنری، ۲۰۰۰: ۱۴۱-۱۴۴)؛ مشکلات دستگاه گوارش (آسیب و خراشیدگی روده‌ها، پاره‌شدن، انسداد، یبوست)؛ آسیب و خراشیدگی دندان‌ها؛ ایجاد سنگ در کیسه صفرا و کلیه؛ کاهش وزن؛ ضعف؛ تنگی نفس و درد مفاصل (تارگوت و دیگران، ۲۰۱۹: ۱۲۸).

موضوع گفتار حاضر بررسی بازتاب خاک‌خواری در متون کهن فارسی و عربی است. ما در این پژوهش می‌کوشیم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم:

۱. خاک‌خواری در متون کهن فارسی و عربی چگونه بازتاب یافته‌است؟
۲. خاک‌خواری در میان طیف‌های گوناگون اجتماعی چگونه است؟
۳. خاک‌خواری در متون طبّی و دینی و اخلاقی و ادبی و امثال و حکم چگونه است؟

۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش مستقلی درباره خاک‌خواری، گل‌خواری و نظایر آن در متون نظم و نثر فارسی و عربی انجام نیافته‌است. تنها در دو مقاله فاضلانۀ مهدی محقق با عناوین «خاک نیشابور» (مجله یعما، سال بیست‌ویکم، شماره ششم، شهریور ۱۳۴۷، شماره پیاپی ۲۴۰: ۳۲۱-۳۲۳) و «کتاب رازی درباره گل نیشابوری» (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۵۲، شماره پیاپی ۳۴: ۳۰۸-۳۲۷)، اشاره‌هایی به این موضوع شده‌است. درواقع هدف محقق از تألیف این دو مقاله تصحیح نام کتاب محمد زکریای رازی به‌صورت «کتاب فی ان اللطین المتنقل به منافع» و دیگر معرفی گل نیشابوری یا خراسانی و ذکر خواص

^۱ Lemnos

آن بوده و نشان داده‌است که در گذشته، گل نیشابوری را به صورت «نقل» در می‌آورده و می‌خورده‌اند^۱ و آن را به شهرهای دور و نزدیک به رسم تحفه می‌برده‌اند. تحقیقات پراکنده دیگر منحصر به خاک‌خواری با رویکرد پزشکی مدرن است؛ برای نمونه «رابطه خاک‌خواری و فقر آهن در کودکان زنجان» (رک: صادق‌زاده و دیگران، ۲۰۱۷: ۴۰۴-۴۰۷).

۲. خاک‌خواری در متون اسلامی

در تفاسیر قرآن و قصص انبیا آمده‌است که حضرت داود (ع) نان را همراه با خاکستر می‌خورد. ابواسحاق ثعلبی نیشابوری (متوفی: ۴۲۷ق) در تفسیر معروف خود به نام *الكشف و البیان* آورده‌است:

كَانَ دَاوُدُ سَاجِدًا مِّنْ بَعْدِ الْخَطِيئَةِ، لَا يَجَالِسُ إِلَّا الْخَاطِئِينَ، ثُمَّ يَقُولُ: تَعَالَوْا إِلَى دَاوُدَ الْخَاطِئِ، وَ لَا يَشْرَبُ شَرَابًا إِلَّا مَزْجُهُ بِدُمُوعِ عَيْنَيْهِ، وَ كَانَ يَجْعَلُ خُبْزَ الشَّعِيرِ الْيَابِسِ فِي قَصْعَتِهِ، فَلَا يَزَالُ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ بِدُمُوعِ عَيْنَيْهِ، وَ كَانَ يَذُرُّ عَلَيْهِ الْمِلْحَ وَ الرَّمَادَ فَيَأْكُلُ وَ يَقُولُ: هَذَا أَكْلُ الْخَاطِئِينَ [= داود از پس از گناه ساجد بود، جز با گنهکاران نمی‌نشست و می‌گفت: بیایید پیش داود گنهکار. و نوشیدنی نمی‌خورد مگر آنکه با اشک چشمانش آمیخته بود و نان جوین خشک را در کاسه‌اش می‌گذاشت، پس پیوسته می‌گریست تا با اشک چشمانش آن را تر می‌ساخت، سپس بر آن نمک و خاکستر می‌پاشید و می‌خورد و می‌گفت: این غذای گنهکاران است] [ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸/ ۱۹۶؛ مبینی، ۱۳۸۹: ۸/ ۳۴۳].

ابوالحسن بن هیشم بوشنجی نابی نیز در *قصص الانبياء* این روایت را نقل کرده‌است:

هرگاه که داود را گناه یاد آمدی، چندان بگریستی که جامه‌های او از اشک چشم او تر شدی و بعد از آن با گناهکاران نشستی و گفتی: گناهکار با گناهکار نشیند و آب نخوردی إِلَّا آن را با اشک خود بیامیختی و نان خشک برگرفتی و از اشک چشم خود تر کردی و خاکستر بر آن انداختی و بخوردی (بوشنجی نابی، ۱۳۸۴: ۳۰۱).

نیز درباره فرزندش، سلیمان (ع)، ابوالفضل رشیدالدین مبینی آورده‌است که او نان خود را از آمیخته آرد جو و خاکستر می‌پخت:

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی وی را بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند به کار شدی، بالین همه نعمت، پلاس پوشیدی و آرد جوین با خاکستر بیامیختی و به آمیغ آب چشم خمیر کردی و به نان پختی، آن قرص برداشتی و به مسجد رفتی، با درویشی با هم بخوردی (مبینی، ۱۳۸۹: ۹/ ۱۷۰).

اما در دین اسلام احادیث گوناگونی در پرهیز از گل‌خواری از حضرت رسول (ص) و ائمه (ع) نقل شده‌است. احادیث شیعه را احمد بن محمد برقی (۲۰۰-۲۷۴ یا ۲۸۰ق) در کتاب *المحاسن* در «باب أكل الطين» جمع آورده‌است، از جمله:

^۱ دیمزون نوشته است که «در خراسان گل خراسانی یا گل سفید به دست می‌آید که بوداده آن را می‌خورند» (به نقل از: ماسه، ۱۳۹۱: ۱۶). ضمناً به گفته ابن‌حوقل در فاصله میان قائن و نیشابور نیز نوعی گل خوراکی به نام «گل نجاحی» (الطين النجاحی) بوده است که آن را به جاهای دور دست هم می‌برده‌اند (رک: ابن‌حوقل، ۱۹۳۹: ۲/ ۴۴۶-۴۴۷). همچنین علاوه بر خاک نیشابور، چنان که از متون کهن برمی‌آید، گل و خاک بعضی شهرهای دیگر هم به دلیل ویژگی‌های خاصی مانند رنگ، طعم، ... خوردنی بوده است؛ برای نمونه، در کران از اعمال سیراف نوعی گل خوردنی به رنگ سبز و به طعم چغندر شهرت داشته است (رک: اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۵۲؛ و برای ترجمه‌های فارسی کهن آن، رک: همو، ۱۳۴۰: ۱۳۳؛ همو، ۱۳۷۳: ۱۴۳؛ نیز لسترنج، ۱۳۹۰: ۲۷۸).

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطَّيْنِ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطَّيْنِ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ [= همانا خداوند بزرگ آدم را از گل آفرید، پس خوردن گل را بر فرزندان او حرام کرد]؛ «أَكَلَ الطَّيْنِ يُورِثُ النِّفَاقَ [= خوردن گل دورویی به ارث گذارد]»؛ «مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ فَمَاتَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى نَفْسِهِ [= هر کس گل خورد و مرد، پس به قتل خود یاری کرده‌است]»؛ «مَنْ أَنَهَمَكَ فِي أَكْلِ الطَّيْنِ فَقَدْ شَرِكَ فِي دَمِ نَفْسِهِ [= هر کس در خوردن گل افراط کرد، در [ریختن] خون خود انباز گشته‌است]»؛ «مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ فَإِنَّهُ تَقَعَ الْحِكْمَةُ فِي جَسَدِهِ وَ يُورِثُهُ الْبَوَاسِيرَ وَ يُبَيِّحُ عَلَيْهِ دَاءَ السَّوِّءِ وَ يَذْهَبُ بِالْقُوَّةِ مِنْ سَاقِيهِ وَ قَدَمِيهِ وَ مَا نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صِحَّتِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَهُ حُسْبَ عَلَيْهِ وَ عَذَّبَ بِهِ [= هر کس گل خورد بیماری خارش در بدنش ایجاد می‌شود و بواسیر باقی می‌گذارد، و او را به بیماری بد می‌کشاند، و توان ساق‌ها و پاهای او را از او می‌گیرد، و آنچه بدین سبب از عملش کاسته شود، یعنی در حالت گل‌خواری نسبت به حالت تندرستی او پیش از خوردن گل، برای او محاسبه می‌شود و به جهت آن شکنجه می‌گردد]»؛ «إِنَّ مِنْ عَمَلِ الْوَسْوَسَةِ وَ أَكْبَرِ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ أَكْلَ الطَّيْنِ وَ إِنَّ أَكْلَ الطَّيْنِ يُورِثُ السُّقْمَ فِي الْجَسَدِ وَ يُهَيِّجُ الدَّاءَ وَ مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ فَضَعُفَ عَنْ قُوَّتِهِ الَّتِي كَانَتْ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَهُ وَ ضَعُفَ عَنْ عَمَلِهِ الَّذِي كَانَ يَعْمَلُهُ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَهُ حُسْبَ عَلَيْهِ مَا بَيْنَ ضَعْفِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ عَذَّبَ عَلَيْهِ [= همانا از کارکرد وسوسه و از بزرگ‌ترین دام‌های شیطان خوردن گل است، و خوردن گل ناخوشی در بدن به جا می‌گذارد و بیماری را برمی‌انگیزد، و هر کس گل خورد و از توانی که پیش از خوردن گل در او بود کاسته شد و از عملی که پیش از خوردن گل انجام می‌داد ناتوان شد، آن مقدار که از عملش کاسته شود محاسبه می‌شود و به جهت آن شکنجه می‌گردد] (رک: برقی، ۱۳۷۱: ۱۲/ ۵۶۵).

حدود سیصد سال پس از برقی، ابن جوزی (حدود ۵۱۱-۵۹۷ق) نیز در کتاب *الموضوعات من الأحادیث المرفوعات*، بعضی از این احادیث را همراه با احادیثی دیگر تحت عنوان «باب النهی عن أكل الطين» آورده‌است، از جمله:

مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ وَ فَتَّهُ فَقَدْ أَكَلَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ فَتَّهُ وَ لَا يُبَالِي اللَّهُ عَلَيْهِ مَا مَاتَ [= هر کس گل خورد و آن را ریزریز کرد، پس همانا گوشت خوک خورده‌است و آن را ریزریز کرده‌است و خداوند بر مرگ او بی‌باک است]؛ «مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ وَ اغْتَسَلَ بِهِ فَقَدْ أَكَلَ مِنْ لَحْمِ أَخِيهِ وَ اغْتَسَلَ بِهِ [= هر کس گل خورد و با آن شست‌وشو کرد، پس همانا از گوشت برادرش خورد و با آن شست‌وشو کرد]»؛ «أَكَلَ الطَّيْنِ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ مَنْ مَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ مِنْ طَيْنٍ كَبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ جَهَنَّمَ فِي النَّارِ [= خوردن گل بر هر مسلمانی حرام است و هر کس مرد و در دلش مثقالی از گل بود، خداوند همان را داغ کند بر رویش در آتش دوزخ]»؛ «أَلَا مَنْ أَكَلَ الطَّيْنِ حَسَا اللَّهُ بَطْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَارًا عَلَى قَدَرٍ مَا أَكَلَ مِنَ الطَّيْنِ [= هر کس گل خورد، خداوند در روز قیامت شکم او را به اندازه گلی که خورده از آتش پر خواهد کرد]»؛ «أَقْسَمَ رَبُّكُمْ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُعَذِّبَنَّ أَكِلَ الطَّيْنِ كَعَذَابِ شَارِبِ الْخَمْرِ [= پروردگارتان سوگند یاد کرده که گل‌خواره شکنجه می‌شود همچون شکنجه شراب‌خواره]»؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: يَا حُمَيْرَاءُ لَا تَأْكُلُوا الطَّيْنَ فَإِنَّهُ يُعْظِمُ الْبَطْنَ وَ يُصْفِّرُ اللَّوْنَ وَ يَذْهَبُ بِهَاءِ الْوَجْهِ [= رسول (ص) گفت: ای حمیرا، خاک نخور، زیرا خاک شکم انسان را بزرگ می‌کند، رنگ را زرد می‌کند و زیبایی چهره را از بین می‌برد] (رک: ابن‌الجوزی، ۱۴۱۸: ۳/ ۱۸۳-۱۹۰).

در نظر عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت خاک‌خواری حرام است، از جمله مؤلف بحرالفوائد به تصریح عادت به گل‌خواری را حرام گفته است: «هرچه در وی مضرّتی است، شرع حرام کرده است، چون زهر و داروهای قاتل و گوشت گندیده و سنگ و استخوان و گل ... اگر کسی گل خوردن عادت کند حرام بود» (بحرالفوائد، ۱۳۴۵: ۱۹۷-۱۹۸)؛ و در ضمن عادت‌های ناپسندی که مردم به آن خو می‌گیرند از آن یاد کرده است: «کسی که گل خورد، عادت گیرد، طبع وی شود تا از آن صبر نتواند کردن» (همان: ۲۷۳) و از این سخن نیک پیداست که گل‌خواری اعتیادآور بوده است. همچنان که قلانسی نیز در ارشاد به این موضوع و نیز به افسردگی معتادان به گل‌خواری در هنگام نداشتن گل اشاره کرده است:

و هرکه در معاصی بماند، سبب این بود که همان وقت که ترک معصیت گفت، حلاوت طاعت نیابد ... و چون یافت، معلوم کند که در معصیت حلاوت نبوده است و لیکن طبع او به سبب عادت در آن معصیت حلاوت یافته است، همچنان که کسی گل خوردن عادت کند، گل نزد وی از شکر خوش تر نماید، تا اگر شکر نیابد چندان پروا نداشته باشد و اگر گل نیابد پزیمان شود (قلانسی، ۱۳۸۵: ۲۱۷-۲۱۸).

و حتی گاهی بعضی برای ترک این نوع اعتیاد متوسل به دعای بزرگان می‌شده‌اند؛ چنان که ابوهاشم داود جعفری^۱ که مبتلا به گل‌خواری بود، برای آنکه آن را ترک کند به دعای امام جواد (ع) توسل جست:

دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ ... قَالَ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ [= ابوجعفر محمد بن علی الثانی (ع)] ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَانًا فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي لَمَوْلَعٌ بِأَكْلِ الطَّيْنِ فَادْعُ اللَّهَ لِي. فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ لِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ: يَا أَبَاهَاشِمِ، قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ أَكْلَ الطَّيْنِ. قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ [= روزی همراه ایشان به بستان‌ی رفته بودیم. پس به وی گفتم: فدایت شوم، من به گل‌خواری علاقه شدیدی دارم، پس مرا دعا کن و از خداوند بخواه. پس وی سکوت کرد. آنگاه پس از سه روز ابتداء (یعنی بی‌آنکه در این باره سخنی گویم) مرا گفت: ای ابوهاشم، خداوند گل‌خواری تو را برطرف کرد. ابوهاشم گفت: از آن روز برایم هیچ چیزی نفرت‌انگیزتر از گل‌خواری نیست] (کلینی، ۱۴۲۸: ۱/۳۱۷).

اعتقاد به حرمت گل‌خواری سبب شد تا شریح قاضی^۲ شهادت مرد گل‌خواری را نپذیرد:

آورده‌اند که شریح قاضی یکی را ردّ شهادت [اصل: شهادت] کرد، به سبب آنکه گل می‌خورد. از وی پرسیدند، این آیت به حجت آورد، گفت: يقول الله عزّ و جلّ: **كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا** [بقره/ ۱۶۸] (میبدی، ۱۳۸۹: ۱/۴۵۰-۴۵۱).

در نظر علمای شیعی نیز خوردن خاک‌خواری مطلقاً جایز نیست مگر تربت مقدّس امام حسین (ع) که آن هم صرفاً به قصد شفا و به میزان اندک جایز شمرده شده است (رک: ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۲۸۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۴/۵۷). درباره میزان خوردن تربت امام حسین (ع) شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان نوشته است:

^۱ ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب از اصحاب چهار تن از امامان: امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری (ع) و از روایان نامدار امامیه بوده که در ۲۶۱ق درگذشته است (رک: سلماسی، ۱۳۷۳: ۶/۳۸۷-۳۸۶).

^۲ شریح بن حارث کندی معروف به شریح قاضی تابعی و قاضی کوفه در قرن اول هجری بوده است (برای شرح احوال او، رک: شفیعی، ۱۳۹۸: ۲۷/۶۷-۶۹).

مشهور میان علما آن است که خوردن گِل و خاک مطلقاً جایز نیست، مگر تربت مقدسه امام حسین علیه السلام به قصد شفاء، بی قصد لذت، به قدر نخود بلکه احوط آن است که به قدر عدسی باشد (قمی، ۱۳۸۸: ۸۰۴).

۳. خاک‌خواری در میان زاهدان قرون نخستین اسلام

بعضی از زاهدان قرون نخستین اسلام گاهی از روی زهد و ورع و تقوی و تقید به طعام حلال و پرهیز از به رنجه افکندن مردم، ترجیح می‌داده‌اند که به جای غذاهای معمول، خاکستر یا خاک خورند. ظاهراً این دسته از زاهدان تحت تأثیر تفاسیر و قصص انبیا بوده‌اند.

۱-۳. مالک دینار (متوفی: ۱۳۰ق)

وی از زاهدان اواخر قرن اول و آغاز قرن دوم است. او علاقه بسیاری به مطالعه تورات داشته‌است (رک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸: ۱/۴۶) و ظاهراً تحت تأثیر حکایاتی همانند آنچه بالا درباره داود و سلیمان (ع) نقل کردیم قرار گرفته بوده و همچون آنان خاکستر را با آرد در هم می‌آمیخته‌است: «خَلَطْتُ دَقِيقِي بِالرَّمَادِ فَضَعَفْتُ عَنِ الصَّلَاةِ وَ لَوْ قَوَيْتُ عَلَى الصَّلَاةِ مَا أَكَلْتُ غَيْرَهُ [= آرد خود را با خاکستر آمیختم، پس از اقامه نماز ناتوان شدم؛ و اگر بر نماز توانا بودم، به جز آن نمی‌خوردم]» (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲/۳۶۷). همچنین از او آورده‌اند: «لَوْ كَانَ الرَّمَادُ يَدْخُلُ فِي حَلْقِي لَأَكَلْتُهُ [= اگر خاکستر به گلویم می‌رسید فرومی‌دادم]» (ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۲۱: ۵۵؛ نیز رک: همو، ۱۴۱۸: ۳۹).

۲-۳. ابراهیم ادهم (متوفی: ۱۶۱ق)

در میان زاهدان قرون نخستین اسلام، بیشترین روایت‌های خاک‌خواری مربوط به ابراهیم ادهم است. در تفاسیر آمده‌است که وقتی ابراهیم ادهم در شهر حمص^۱ بود غذایی از خاکستر و خاک داشت:

الحجاجُ بن عبدالكريم يقول: خَرَجْتُ مِنْ بَلْخٍ فِي طَلَبِ اِبْرَاهِيمِ بْنِ اَدْهَمٍ، فَرَأَيْتُهُ بِحِمصٍ فِي اَتُونٍ يُسَجِّرُهَا، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ سَأَلَنِي عَنْ حَالِي وَ حَالِ اَقْرِبَائِهِ، فَكُنْتُ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: لَعَلَّ نَفْسَكَ تَنَازَعُكَ اِلَى شَيْءٍ مِنْ طَعَامٍ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَأَخَذَ رَمَاداً وَ تُرَاباً فَخَلَطَهُمَا وَ أَكَلَهُمَا ... [= حجاج بن عبدالكريم می‌گفت: از بلخ بیرون رفتم در طلب ابراهیم ادهم، پس او را در حمص دیدم در تون که آن را گرم می‌کرد. پس او را سلام کردم و از حالش پرسیدم. پس سلامم کرد و از حالم پرسید و از حال بستگانش. پس آن روز را با او بودم. پس گفتم: انگار نفست بر سر چیزی از غذا با تو می‌ستیزد. پس گفتم: بله. پس خاکستر و خاک برگرفت و آن‌ها را درهم آمیخت و خورد ...] (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۶۷/۷).

و اتفاقاً همین داستان در یکی از مهم‌ترین تفاسیر شیعی یعنی تفسیر روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تألیف شیخ ابوالفتوح رازی (۵۳۵-۴۸۰ق) هم نقل شده‌است:

حجاج بن عبدالكريم گفت: از بلخ بیامدم به طلب ابراهیم ادهم. او را به حمص نشان دادند. برفتم. طلب می‌کردم. آخر او را در تون گرمابه‌ای یافتیم که تون می‌تافت. ساعتی بر او بنشستم. مرا پرسید و خویشان خود را پرسید که در بلخ بودند. آن روز بازو بودم. بر او هیچ طعامی نمی‌دیدم. گفتم: بروم از اینجا و سؤال

۱. از شهرهای سوریه که میان دمشق و حلب واقع شده است (رک: دهخدا، ذیل حمص).

کنم بر کسی و از وی چیزی خواهم. مرا گفت: دانم که گرسنه شدی؟ گفتم: بلی. گفت: بر ما طعامی نیست. گفتم: بروم و چیزی بخواهم تا من و تو به یک جای بخوریم. دست فراز کرد و پاره‌ای خاکستر برگرفت و با خاک برآمیخت و در دهن افگند و ... (ابوالفتح رازی، ۱۳۸۹: ۱۴ / ۳۲۹-۳۳۰).

در روایت شگفت‌انگیزی آمده‌است که در سفر مکه، خوراک یک ماه او گلی بوده‌است که در انبانی از جنس پوست آهو نگه‌داری می‌کرده‌است:

قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ فَنَزَلَ عَلَى عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي رَوَادٍ وَ مَعَهُ جِرَابٌ مِنْ جِلْدِ طَبِيئَةٍ، فَعَلَقَ جِرَابَهُ عَلَى وَتَدٍ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الطَّوَافِ، فَدَخَلَ سَفِيَانَ الثَّوْرِيَّ دَارَ عَبْدِ الْعَزِيزِ فَقَالَ: لِمَنْ هَذِهِ الطَّبِيئَةُ؟ يَعْنِي الْجِرَابَ، قَالُوا: لِأَخِيكَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ، فَقَالَ سَفِيَانٌ: لَعَلَّ فِيهِ شَيْئًا مِنْ فَكْهَةِ الشَّامِ، قَالَ: فَأَنْزَلَهُ فَحَلَّهُ، فَإِذَا هُوَ مَحْشُوٌّ بِالطَّيْنِ، فَشَدَّ الْجِرَابَ وَ رَدَّهُ إِلَى الْوَتَدِ، وَ خَرَجَ سَفِيَانٌ فَرَجَعَ إِبْرَاهِيمُ وَ أَخْبَرَهُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بِفِعْلِ سَفِيَانَ، فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ طَعَامِي مِنْذُ شَهْرٍ [= چون ابراهیم به مکه درآمد، پس نزد عبدالعزیز بن ابی‌رواد اقامت گزید و با او انبانی از پوست آهو بود. پس انبانش را به میخی آویخت و به طواف بیرون شد. چون سفیان ثوری به سرای عبدالعزیز وارد شد، پرسید: این آهو از آن کیست؟ یعنی انبان، گفتند: از آن برادرت ابراهیم ادهم است. پس سفیان گفت: شاید در آن چیزی از میوه شام باشد. گفت: پس او انبان را پایین آورد و آن را گشود، پس آن انبان انباشته از گل بود. پس دوباره انبان را بست، و آن را به میخ آویخت و رفت. پس ابراهیم بازگشت. عبدالعزیز او را آگاه کرد از آنچه سفیان کرده بود. پس ابراهیم گفت: یک ماه است که آن خوراک من است] (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷ / ۳۸۱).

در جای دیگر آمده‌است که او بیست روز گل می‌خورد:

أَبُو مَعَاوِيَةَ الْأَسْوَدُ قَالَ: رَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ أَدْهَمَ، يَأْكُلُ الطَّيْنَ عِشْرِينَ يَوْمًا، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا مَعَاوِيَةَ، لَوْلَا أَنْ أَتَخَوَّفَ أَنْ أُعِينَ عَلَى نَفْسِي مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا الطَّيْنُ [= ابومعاویة اسود گفت: ابراهیم ادهم را دیدم که بیست روز گل می‌خورد، پس گفت: ای ابومعاویة، اگر نمی‌ترسیدم که به مرگ خود یاری دهم، غذایم جز گل نبود] (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷ / ۳۸۱). نیز «مَكَثَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَدْهَمَ يَأْكُلُ الطَّيْنَ عِشْرِينَ يَوْمًا [= ابراهیم ادهم بیست روز گل می‌خورد]» (همان).

در روایتی دیگر آمده‌است که او پانزده روز ریگ (ظاهراً ریگ روان = ماسه) می‌خورد:

یک بار ابراهیم را نفقه نرسید، پانزده روز ریگ خورد» (عطار نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱ / ۱۱۷). و نیز: «ضَاعَتْ نَفَقَةُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ بِمَكَّةَ، فَمَكَثَ يَسْتَفُّ الرَّمْلَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا [= توشه ابراهیم ادهم در مکه از بین رفت، پس پانزده روز ماند که ریگ خشک و خالی می‌خورد] (ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۰۸: ۸۸؛ نیز رک: همو، ۱۴۲۱: ۱۰۱؛ المروزی، ۱۴۱۸: ۱۵؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷ / ۳۸۱).

و در جای دیگر از قول او آمده‌است که چند روز به گل آب می‌زد و می‌خورد: «سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ أَدْهَمَ، يَقُولُ: أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ بِمَكَّةَ، فَمَكَثْتُ أَيَّامًا أَبْلُ الطَّيْنِ بِالْمَاءِ فَأَكَلُهُ [= شنیدم که ابراهیم ادهم می‌گفت: در مکه دچار گرسنگی شدید شدم. پس روزها چنان ماندم که گل را با آب خیس می‌کردم و می‌خوردم]» (ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۲۱: ۱۸۰). و در روایتی دیگر آمده‌است که چند روز به

ریگ آب می‌زد و می‌خورد: «إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَدْهَمَ، أَنَّهُ أَصَابَتْهُ مَجَاعَةٌ، فَمَكَثَ أَيَّامًا يَبُلُّ الرَّمْلَ بِالْمَاءِ فَيَأْكُلُهُ [= ابراهیم ادهم دچار گرسنگی شد، پس روزها چنان ماند که ریگ را با آب خیس می‌کرد و می‌خورد]» (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷ / ۳۸۱).
در روایتی آمده که او وقتی از شدت گرسنگی سه لقمه گل خورد: «جَاعَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَدْهَمَ، وَ أَتَى طِينًا فَأَكَلَ مِنْهُ ثَلَاثَ لُقْمٍ [= ابراهیم ادهم گرسنه شد، پس گل آورد و از آن سه لقمه خورد]» (ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۲۱: ۱۰۱).
عطار در تذکرة‌الاولیاء به گل‌خواری چهل‌روزه ابراهیم و دلیل آن اشاره کرده‌است:

ابرهیم در سفری بود و زادش برسید. چهل روز گل خورد، از بیم آنکه رنجی از او بر دل برادران آید (عطار نیشابوری، ۱۳۹۸: ۱ / ۱۱۷).

پس بنا به نوشته عطار، ابراهیم ادهم به دلیل آنکه از او رنجی و زحمتی به کسی نرسد، گل می‌خورد. بعضی دیگر دلیل خاک‌خواری زاهدانی همچون بشر حافی و ابراهیم ادهم را نیافتن طعام حلال ذکر کرده‌اند:

المُعَافَى بْنُ عِمْرَانَ يَقُولُ: كَانَ عَشْرَةَ فَيَمِّنُ مَضَى مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَنْظُرُونَ فِي الْحَلَالِ النَّظَرَ الشَّدِيدَ، لَا يُدْخِلُونَ بَطُونَهُمْ إِلَّا مَا يَعْرِفُونَ مِنَ الْحَلَالِ وَإِلَّا اسْتَفَوْا التُّرَابَ، ثُمَّ عَدَّ بَشْرٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَدْهَمَ، وَ سَلِيمَانَ الْخَوَاصِ، وَ عَلِيَّ بْنَ الْفَضِيلِ، وَ ابُومَعَاوِيَةَ الْأَسْوَدَ، وَ يُوسُفَ بْنَ أَسْبَاطٍ، وَ وَهَيْبَ بْنَ الْوَرْدِ، وَ حُدَيْفَةَ شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ حَرَّانَ وَ دَاوُدَ الطَّائِيَّ [= معافی بن عمران می‌گوید: ده تن از عالمان در گذشته نسبت به رزق حلال نظارت شدیدی داشتند. به شکم خود نمی‌رساندند مگر آنچه از حلال می‌شناختند، وگرنه خاک خشک و خالی می‌خوردند. آن عالمان عبارت‌اند از: بشر [حافی]، ابراهیم ادهم، سلیمان خواص، علی بن فضیل، ابومعاویة اسود، یوسف بن اسباط، وهیب بن ورد، حدیفه، شیخی از اهل حران، داوود طائی] (المروزی، ۱۴۱۸: ۱۴).

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَدْهَمَ ... إِذَا لَمْ يَجِدِ الطَّعَامَ الْحَلَالَ يَأْكُلُ التُّرَابَ وَ مَكَثَ شَهْرًا يَأْكُلُ الطِّينَ وَ قَالَ لَوْ لَا أَخَافُ أَنْ أُعِينَ عَلَى نَفْسِي مَا كَانَ لِي طَعَامٌ إِلَّا الطِّينَ حَتَّى أُجِدَّ الْحَلَالَ [= ابراهیم ادهم اگر غذای حلال نمی‌یافت، خاک می‌خورد و یک ماه شد که گل می‌خورد و گفت: اگر نمی‌ترسیدم که به مرگ خود یاری کنم، غذایم جز گل نبود تا آنکه حلال بیابم] (شعرانی، ۱۴۲۶: ۱ / ۱۲۹).

۳-۳. بشر حافی (۱۴۲-۲۲۷ق)

پاسخ بشر حافی در جواب کسی که از سبب دگرگونی رنگ رخسارش می‌پرسد نیز از خاک‌خواری او حکایت دارد:

أَنَا مِنْذُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَكُلُ الطِّينَ فِي الصَّحْرَاءِ لَيْسَ يَصْفُو لِي الْأَكْلُ بَبَغْدَادَ فَتَغَيَّرَ عَلَيَّ بَطْنِي وَ لِذَلِكَ أَنَا مُتَغَيِّرٌ [= چهل روز است که در صحرا گل می‌خورم چراکه در بغداد غذا خوردن برای من پاک نیست، پس [خوراک] شکمم تغییر کرده‌است و به همین سبب من هم تغییر کرده‌ام] (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ۸ / ۳۵۳).

چنان‌که پیداست دلیل گل‌خواری بشر حافی نیز پاک نبودن غذاهای بغداد برای او بوده‌است.

۳-۴. حارث محاسبی (متوفی: ۲۴۳ق)

بنا بر حکایتی، خوراک او نیز سبوس و خاکستر بوده‌است:

بَلَّغَنِي عَنْ أَبِي حَمْرَةَ أَنَّهُ دَخَلَ دَارَ الْحَارِثِ الْمُحَاسِبِي، فَصَاحَتِ الشَّاةُ مَاعَ، فَشَهَقَ أَبُو حَمْرَةَ شَهَقَةً وَقَالَ: لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي. فَغَضِبَ الْحَارِثُ الْمُحَاسِبِي وَعَمَدَ إِلَى سَكِينٍ وَقَالَ: إِنْ لَمْ تَتُبْ مِنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ فِيهِ أَذْبَحُكَ. قَالَ أَبُو حَمْرَةَ: إِذَا أَنْتَ لَمْ تَحْسَنْ تَسْمَعْ هَذَا الَّذِي أَنَا فِيهِ فَلِمَ تَأْكُلُ النَّخَالََةَ بِالرَّمَادِ؟ [= ابو حمزه وارد خانه حارث مُحاسِبی شد. ناگهان گوسفند صدایی کشید، ابو حمزه گفت: لَبَّيْكَ سرورم. حارث عصبانی شد و دست به کارد برد و گفت: اگر همین لحظه از حرفت توبه نکنی سرت را می‌برم. ابو حمزه گفت: اگر این نوع حرف‌ها را نمی‌پسندی، برای چه خوراک خودت سبوس و خاکستر است؟^۱] (ابن الجوزی، ۱۴۲۱: ۱۵۲-۱۵۳ و ترجمه فارسی آن: همو، ۱۳۸۱: ۱۴۰؛ همین حکایت با تفاوتی در جمله پایانی آن در منابع دیگر نیز نقل شده است، رک: روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۸۵: ۶۸؛ جامی، ۱۳۸۲: ۷۰؛ داراشکوه، ۱۳۵۲: ۱۴).

۴. خاک‌خواری در میان خلفا و پادشاهان و سایر دولتمردان

خاک‌خواری در میان طبقات بالای اجتماع که عموماً از ثروت و رفاه بالایی برخوردارند، امری ظاهراً شگفت و عجیب است. انگیزه خاک‌خواری آن‌ها ظاهراً کاستن از اضطراب یا رفع افسردگی یا التذاذ از آن و برای ارضای هوس بوده است. خاک‌خواران غالباً به خاک‌خواری اعتیاد پیدا می‌کرده‌اند و با خوردن خاک قدری به آرامش می‌رسیده‌اند. در حکایاتی که از گل‌خواری خلفا و پادشاهان گزارش شده است، تنها راهی که طبیبان به آن‌ها پیشنهاد می‌کرده‌اند «عزیمی ملوکانه» در ترک این عادت ناپسند بوده است.

۱-۴. حجاج بن یوسف ثقفی (۹۵-۴۰ق)

حاکم اموی عراق که مبتلا به گل‌خواری بوده است و تیاذوق، پزشک مخصوص او، همین راه را برای درمان گل‌خواری او پیشنهاد کرده است:

تياذوق ... وَ مِنْ أَخْبَارِهِ مَعَ الْحَجَّاجِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ يَوْمًا فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ: أَيُّ شَيْءٍ دَوَاءُ أَكْلِ الطِّينِ؟ فَقَالَ عَزِيمَةُ مِثْلِكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ. فَرَمَى الْحَجَّاجُ بِالطِّينِ مِنْ يَدِهِ وَلَمْ يَبْدَأْ بِأَبْدَأٍ [= روزی تیاذوق بر حجاج وارد شد. پس حجاج به او گفت: چه چیزی درمان گل‌خواری است؟ پس تیاذوق گفت: ای امیر! اراده امثال تو. پس حجاج گلی را که در دست داشت دور انداخت و دیگر هرگز به گل‌خواری بازنگشت] (ابن ابی‌اصیبیه، بی‌تا: ۱۸۰؛ نیز رک: قفطی، ۱۹۰۳: ۱۰۸).

۲-۴. هارون الرشید (۱۹۳-۴۹ق) و مأمون (۲۱۸-۱۷۰ق)

بنا بر حکایتی، هارون الرشید خلیفه مقتدر عباسی که در نوجوانی، شاگرد خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۳۶ یا ۱۶۰ یا ۱۷۰ یا ۱۷۵ یا ۱۷۷ق) بود، پیوسته گل می‌خورد و بدان موع بود. چون حرص او بر گل‌خوردن افزون شد، روزی استاد به او هشدار داد که «أَلْتِ مُلْكَ عَزْمِ اسْتِ وَ ثَبَاتِ وَ دَوَامِ بَرِ أَنْ وَ هَرَكَةِ رَا عَزِيمَتِ مَرْدَانِ نَبَاشِدِ أَوْ پادشاهی نیاید؛ ... پس گفت که تو را به هیچ عزم مردانه نمی‌بینم که چندین بار خواستی که از گل‌خوردن بازایستی و باز بر آن رجوع کرد و ثبات از تو در این باب مشاهده نیفتاد» (عوفی، ۱۳۸۶: ۶۵۰). این سخن آن‌چنان در دل هارون اثر کرد که «بعدازآن هرگز گل نخورد» (همان).

حکایتی با همین مضمون درباره مأمون عباسی، فرزند هارون الرشید، نیز نقل شده است و احتمال دارد اصل هر دو حکایت یکی باشد و در انتساب آن به مأمون اشتباه شده باشد:

^۱ برگردان فارسی این عبارت (با اندکی تغییر) از علیرضا ذکاوتی قراگزلو است (رک: ابن جوزی، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

مأمون خلیفه را شهوتِ گِل خوردن پدید آمد و اثر نکایت بر او ظاهر شد. و در ازالَتِ آن با اطباء مشورت کرد. اطباء مجتمع شدند و در علاجِ آن مرض اصنافِ مداوات استعمال فرمودند. چیزی از آن به انجام مقرون نیامد. تا روزی که در حضور او اندیشهٔ علاجی می‌کردند و به احضارِ کتب و ادویه اشارت رفته بود. یکی از ندما درآمد و آن حال مشاهده کرد، گفت: یا امیرالمؤمنین، فَأَيْنَ عَزْمَهُ مِنْ عَزْمَاتِ الْمُلُوكِ؟ مأمون اطباء را گفت: از علاجِ من فارغ باشید که بعدازاین معاودتِ آن حال از من مُحال باشد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۱: ۳۰۲).

۳-۴. سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۴۶۱ق)

او نیز ظاهراً به چنین مرضی مبتلا بوده‌است: «گویند که سلطان محمود غازی را روی نیکو نبود. ... به سببِ آنکه پیوسته گِل خوردی زردروی بودی» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۹۸: ۵۴).

۴-۴. مُعِيرُ الْمَمَالِكِ (متوفی: ۱۳۳۱ق)

خاک‌خواری تا روزگار معاصر ادامه یافته و از جمله بعضی از جهانگردان یا خاورشناسان اروپایی در سفرنامه‌ها یا تألیفات خود به آن اشاراتی داشته‌اند؛ از جمله یاکوب ادوارد پولاک^۱ (۱۸۹۱-۱۸۱۸م)، در سفرنامهٔ خود از اعتیادِ مُعِيرُ الْمَمَالِكِ، وزیر مالیه، به خاک‌خواری سخن گفته‌است (رک: پولاک، ۱۴۰۰: ۴۵۰).

۵. خاک‌خواری در میان فقرا، زنان، کودکان، دیوانگان و عموم مردم

۱-۵. فقرا

تنها نمونهٔ خاک‌خواری که در متون فارسی دری آمده و به پیش از اسلام مربوط می‌شود حکایتی است دربارهٔ بهرام‌گور و فقیر خاک‌خوار. در این داستان بهرام‌گور (بهرام پنجم ساسانی، حکومت: ۴۲۰-۴۳۸م) با فقیری خاک‌خوار روبرو شد که از بیچارگی خاک می‌خورد. خاک‌خواری او بهرام را شگفت‌زده کرد و به او گفت: «هرگز نشنیده‌ام که کسی خاک خورد. پس بفرمود تا او را به خدمت او آوردند. بهرام از وی سؤال کرد که تو از کجایی؟ گفت: من از خاکم و خاک را زاده‌ام. گفت: نام تو چیست؟ گفت: خاک‌خوار و خاکسار. پرسید که چگونه به خاک‌خواری افتادی؟ گفت: تا تو به پادشاهی افتادی من به خاک‌خواری افتادم» (عوفی، ۱۳۸۷: ۳۹۹؛ نیز همین حکایت در: مَلَطَبُوی، ۱۳۸۳: ۴۲۰). سپس بهرام کاری فرومایه به او مَحْوَل کرد، اما به سببِ تدبیرِ مرد، کارش بالا گرفت تا جایی که بهرام وزارت خود را به او سپرد و در شمار معتبران درگاه او درآمد (رک: همانها).

۲-۵. زنان

در متون ادبی، امثال و حکم و داروشناسی به گِل‌خواریِ زنانِ آبستن فراوان اشاره شده‌است. خوردنِ گل و خاک از هوس‌های زنان در زمان بارداری (= و یار، تاسه) است و یکی از همگانی‌ترین حالت‌های زنان و یاردار است. در طب کهن، اشتها و میل به گِل‌خواری نوعی بیماری به نام «شَهْوَةُ الطِّينِ» یا «آرزوی گِل» و خاصِ زنانِ آبستن تلقی می‌شود که به سببِ بسته‌شدنِ خونِ حیض و گردآمدنِ اخلاطِ فاسد و چیزهای تباه‌شده در معده آشکار می‌شود و با بزرگ شدن کودک، به تدریج، این اشتها و میل از میان می‌رود

^۱ Jakob Eduard Polak

پولاک پزشکِ اتریشی دربارِ ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۴۷ق) و از استادان دارالفنون و از مؤلفان نخستین کتب پزشکی مدرن به زبان فارسی بود (رک: گلشنی، ۱۳۷۹: ۸۰۵/۵-۸۰۶).

(رک: آخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۳۷۴). زنان آبستن پیوسته به خوردن گل، گچ، شوره دیوار، زغال (= ذغال) و چیزهای ترش گرایش دارند (رک: حبیبش تفلیمی، ۱۳۹۰: ۵۶۹). بنابراین خاک‌خواری در طب کهن بیشتر عادت‌ی زنانه تلقی شده‌است. این ویارِ زنان باردار در نظم و نثر فارسی نیز منعکس شده‌است؛ از جمله سنائی غزنوی (متوفی: حدود ۵۲۹ق) در هجو یکی از شعرای گل‌خوار غزنین، او را چون آبستنِ گل‌خوار گفته‌است:

ز آن همی گل خورد چو آبستن شوی دارد ز شاه و خواجه چو زن

(سنائی، ۱۳۸۲: ۱۳۶)

و جایی دیگر خامه آبستن خود را به گل‌خواری توصیف می‌کند که یادآور هوس بعضی زنان باردار به گل‌خواری است:

از گل آبستن است زان همی گل خورد چو

(سنائی، ۱۳۸۲: ۲۸۰)

خاقانی شروانی (۵۹۵-۵۲۰ق) که در نظم و نثر خود اطلاعات پزشکی و درمانی فراوانی را گنجانده، در نامه‌ای که در کنار رود کر نوشته، آن رود را به آبستنی تشبیه کرده‌است که گل می‌خورد: «آبستنی نماید که گل خورد» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۵).

همچنین جلال‌الدین بلخی (۶۷۲-۶۰۴ق) هم به گل‌خواریِ زن آبستن اشاره دارد:

گل است قوت تو همچون زنان تو را از آن چه که در روضه و

(مولوی، ۱۳۶۳: ۶/۲۹۳)

در امثال و حکم نیز به این ویار اشاره شده‌است:

زن آبستن گل می‌خورد، اما نه هر گلی (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱/۱۱۳۱).

شنیده که زن حامله از درد گل می‌خورد و نمی‌داند که چه خون دل می‌خورد (شهمیرزادی) (همان: ۱/۱۲۶۷).

شنیده که زن‌های حامله گل می‌خورند، ولی نمی‌داند چه گلی است؛ گل سرشویی است یا گل لباس‌شویی (سنگسری، دامغانی) (همان: ۱/۱۲۶۷).

گویند ویارِ زن آبستن، خوردن گل است، اما ندانستند که گل سوخته می‌خورد یا گل نسوخته (رامسری) (همان: ۲/۱۵۴۳).

بارون ژان ژاک پیر دیمزون^۱ (۱۸۰۹-۱۸۷۳)، خاورشناس فرانسوی، در فرهنگ چهارجلدی فارسی-فرانسé خود نوشته‌است که «در دوافروشی‌ها گل مخصوصی پیدا می‌شود به نام گل سرشویی و زنان در مواقع ویار گاهی از آن می‌خورند» (به نقل از: ماسه، ۱۳۹۱: ۱۶). همچنین یاکوب ادوارد پولاک به گل‌خواریِ زنان آبستن ایرانی در روزگار ناصرالدین شاه قاجار چنین اشاره کرده‌است: «در ماه‌های آخر حاملگی، زن آبستن جوهر تباشیر و سایر خاک‌های خوش‌طعم می‌خورد» (پولاک، ۱۴۰۰: ۱۵۴). یوهان لوئیس شلیمر^۲ (۱۸۱۹-۱۸۸۱م)، از پزشکان دارالفنون، نوشته‌است که «در زنان ایرانی حتی بعد از زایمان این عادت باقی است» (به نقل از: ماسه، ۱۳۹۱: ۱۶).

^۱Baron Jean Jacques Pierre Desmaisons

^۲Johan Louis Schlimmer

در تهران قدیم نیز مرسوم بود که وقتی عروسی باردار می‌شد، مادر و خانواده عروس به‌عنوان ویارانه، دهان‌گیره‌هایی برای او می‌فرستادند نظیر «لواشک، تمبر، آلبالو خشکه، آلوچه، گل سرشوی، کاهگل کهنه (یادداشت مؤلف: هرچه کهنه‌تر بهتر. از دیوارهای قدیمی که بعضی آستن‌ها آن را جویده، بعضی آب زده بو می‌کردند)، برنج خشک که زیر فرش گذارده بوی کاهگل گرفته باشد، ذغال (یادداشت مؤلف: از چوب مو به دست آورده)» (شهری، ۱۳۷۱: ۳/ ۱۴۹). در تهران قدیم برای درمان گل‌خواری زنان باردار نیز قواعدی مرسوم بود: «جویدن خشک‌انار رفع هوس و ویار گل‌خوردن و امثال آن در زنان باردار و بیماران مبتلا به آن می‌کند» (شهری، ۱۳۷۱: ۵/ ۲۱۴)؛ «کباب جوجه‌مرغ میل گل‌خوردن و ذغال و مثل آن را که غالباً زنان حامله به نام ویار به آن مبتلا می‌شوند دور می‌سازد» (شهری، ۱۳۷۱: ۵/ ۲۱۴).

۳-۵. کودکان

از مشاهدات پزشک شخصی ناصرالدین شاه، پولاک، دریافت می‌شود که در عصر قاجار، بعضی کودکان از نواحی گوناگون، به‌خصوص اصفهان، کاشان و قم، میل افراطی به خوردن هر نوعی خاک داشته‌اند. آن‌ها خاک دیوار را می‌تراشیده‌اند و با ولع می‌خورده‌اند، تا جایی که این عادت به مرگ آنان منجر می‌شده‌است (رک: پولاک، ۱۴۰۰: ۴۵۰-۴۵۱). عوام اصفهان چنین باور داشته‌اند که اگر موی پشت سر کودک را هنگام گل‌خوردن او بکنند، آن کودک دیگر گل نمی‌خورد (رک: نفیسی، ۱۳۶۴: ۶۰).

۴-۵. دیوانگان

یکی از مشاهدات عینی آخوینی بخاری^۱ مرگ مردی به نام اسماعیل طوسی بوده‌است که به سردی معده و تب گرم مبتلا بوده و به سبب نوشیدن یک غضاره [= کاسه سفالی بزرگ؛ تغار] از آب انگورگرگ [= عنب الذئب]، «خرد از وی زایل گشت و چندان طعام خورد تا بمرد و اگر ندادندیش، بانگ کردی و خاک و سفال بخوردی» (رک: آخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۳۷۲).

۵-۵. عموم مردم

از شواهد آن حکایتی تمثیلی است که نخست سنائی غزنوی در اواخر باب ششم حقیقه الحقیقه و سپس مولوی در دفتر چهارم مثنوی معنوی آورده‌اند. در این حکایت، مرد ابله گل‌خواری به دکان عطاری می‌رود تا از او شکر بخرد. مشتری گل‌خوار پیش‌ازآنکه عطار شکر را بسنجد، از سنگ ترازوی او که از جنس گل سرشویی بود، دزدیده تکه‌تکه برمی‌داشت و می‌خورد. فروشنده که دانست او گل‌خوار است به بهانه جستن تیشه برای شکستن شکر، مشتری را منتظر گذاشت تا او با خوردن گل از میزان آن بکاهد و در نتیجه شکر کمتری به او تحویل دهد. در این داستان، «گل» تمثیلی برای دنیا و مراتب پست است و «شکر» تمثیلی برای حقیقت و مراتب عالی و حاصل سخن آن است که خوگردن به دنیا و امور دنیوی، نشانه نادانی آدمی است و ضمناً او را از مراتب عالی وجود دور می‌کند:

پیش عطاری یکی گل‌خوار رفت	تا خرد آبلوچ قند خاص زفت
پس بر عطار طرار دودل	موضع سنگ ترازو بود گل ...
چون نبودش تیشه‌ای، او دیر ماند	مشتری را منتظر آنجا نشانند
رویش آن سو بود گل‌خور ناشیکفت	گل از او پوشیده دزدیدن گرفت ...
دید عطار آن و خود مشغول کرد	که فزون‌تر دزد هین ای روی‌زرد ...

۱. آخوینی بخاری از پزشکان و نویسندگان قرن چهارم که در درمان بیماران مالیخولیایی ماهر بود و به «پیشک دیوانگان» شهرت داشت (رک: متینی، ۱۳۷۱: هفت).

(مولوی، ۱۳۷۵: ۴/ ۳۱۵-۳۱۶؛ همین داستان در حدیقه، رک: سنائی، ۱۳۷۷: ۴۱۱؛ برای اشارات دیگر به گِلِ خواری، رک: سنائی، ۱۳۷۷: ۳۴۱؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۳۶، ۲۸۰؛ مولوی، ۱۳۷۵: ۲/ ۳۰۵، ۴۴۱؛ ۳/ ۵؛ ۵/ ۲۵؛ همو، ۱۳۸۴: ۱۵۷؛ همو، ۱۳۶۳: ۶/ ۲۹۳).

۶. خاک خواری در متون طبّی

۱-۶. به‌عنوان بیماری

خاک‌خواری و یا گِلِ خواری در طبّ کهن، چنان‌که گفتیم، گونه‌ای بیماری تحت عنوان «شَهْوَةُ الطَّيْنِ» یا «آرزوی گِل» تلقی می‌شده‌است و از عوارض آن «سُدّه در جگر» و «سنگ در مثانه» است، چنان‌که خاقانی نیز در همان نامه‌ای که در کنار رود کُر نوشته، به این عوارض اشاره کرده‌است: «[رود کُر] آبستنی نماید که گِل خورد، از گِل خوردن سُدّه در جگر دارد و سنگ در مثانه» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۵؛ و برای مشاهده در متون طبّی نیز رک: موفّق هروی، ۱۳۸۹: ۲۱۸؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۵۳؛ همو، ۱۳۸۸: ۱/ ۶۶۷).

۲-۶. علاج آن

در متون طبّی برای درمان گِلِ خواری دستورالعمل‌هایی مستعمل بوده‌است، از جمله آنکه نخست گِلِ خوار باید بسیار قی کند. پس از آن استفاده از انواع داروها خصوصاً داروهای مُسهل را توصیه کرده‌اند (رک: آخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۳۷۴؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳۶). همچنین خوردن نشاسته خشک به‌جای گِل از دیگر راه‌های درمان آن بوده‌است: «آن‌چه به‌عوض گِل خورند تا آرزوی گِل بنشیند، نشاسته بریان کرده‌است» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳۶). نیز برای درمان و یارِ گِلِ خواری زنان باردار دستورالعمل‌هایی پیشنهاد کرده‌اند (رک: جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳۶ و ۵۵۸؛ همو، ۱۳۸۸: ۲/ ۷۶۹؛ همو، ۱۳۶۹: ۱۷۶).

گفتنی است که در قدیم، در داروسازی، انواع خاصی از خاک‌ها را به میزان بسیار اندک به کار می‌برده‌اند (برای نمونه، رک: بیرونی، ۱۳۷۰: ۴۱۱-۴۱۵؛ موفّق هروی، ۱۳۸۹: ۲۱۵-۲۱۹). پیداست که این موضوع ارتباطی به گفتار حاضر ندارد.

۷. خاک‌خواری در متون اخلاقی و حکمی

در متون اخلاقی نیز در مَبَحَثِ امراضِ نفس، گِلِ خواری را یکی از مصادیق آن شمرده‌اند و گاهی در مباحث دیگر، به تمثیل، اشاراتی به اعتیادِ گِلِ خواری شده‌است. از جمله در ترجمهٔ ابوطالب زنجانی از کتاب طَهَارَةُ الْأَعْرَاقِ ابوعلی مسکویه (۳۲۰ یا ۳۲۶-۴۲۱ق) آمده‌است:

چنان‌که طبیعتِ مدبّرهٔ جسم گاهی از روی اغراضِ فاسده و آفاتی که آن را در می‌یابد میل می‌کند به چیزی که جسم را ناقص و فاسد و فرسوده کند، مانند خوردنِ گِل و امثال آن، همین‌طور نفس ناطقه هم گاهی شایق می‌شود به اندیشه‌های ناروا که مانع اوست از ترقّیات به سعادت (مسکویه، ۱۳۷۵: ۱۰۶).

همچنین ابن‌سینا (۳۷۰-۴۲۸ق) در دانشنامهٔ علائی نوشته‌است:

بسیار بود که خوشی‌ای را ادراک کند قوتی از قوتها و از خوشی وی غافل بود؛ ... از قَبَلِ آفتی که افتاده بود ... چنان‌که کسی را که گِل خوردن خوش آید و چیز تَرش و تلخ خوش آید و چیز شیرین ناخوش آید (ابن‌سینا، ۱۳۹۹: ۱۶۹-۱۷۰).

خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ق) نیز در اخلاقِ ناصری گِلِ خواری را از جملهٔ امراضِ نفس شمرده‌است، بدین شرح که: قُوای نفسِ انسانی را محصور در سه نوع دانسته: قُوّه تمییز، قُوّه دفع و قُوّه جذب؛ و سبب انحرافاتِ هر قُوّه را هم دوگونه دانسته:

یا از خلل در کمیت قوه و یا از خلل در کیفیت قوه؛ و خلل کمیت را هم در یکی از دو جانب افراط یا تفریط دانسته‌است. بدین ترتیب امراض هر قوه را به‌طور کلی بر سه نوع بخش کرده‌است: یا به حسب افراط و یا به حسب تفریط و یا به حسب ردائت [= تباهی و فساد]. بنابراین «اشتهای گل خوردن» را از مصادیق ردائت قوه جذب شمرده‌است (رک: نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۱: ۱۶۸-۱۶۹).

۸. خاک‌خواری در ادب فارسی و امثال و حکم

چنانکه دیدیم، در قرون نخستین اسلام، خاک‌خواری در میان زاهدان به دلیل غایت زهد و ورع در جهت یافتن رزق حلال و از جمله ریاضت‌های آنان بود؛ اما به تدریج، به صورت عادت ناپسند، بیمارگونه و مذموم شناخته شد. شاعران و ادیبان و حکیمان نیز به تصریح و یا به تلویح خاک‌خواری را نکوهش کرده‌اند. حکیم ناصرخسرو قبادیانی (۴۸۱-۳۹۴ق) در قصیده‌ای در زهد و نکوهش دنیا، به تلویح به اعتیادآوری خاک‌خواری و حالات معتادان به آن و برابر با «زهر» بودن خاک برای آنان اشاره کرده‌است:

نه‌ای ای خاک‌خوار آگه که هرکس خاک‌خور باشد

سرانجام ارچه دیر است این قوی خاکش بی‌بارد ...

تو را زهر است خاک و دشمنی داری به معده در

که گر خاکش دهی ورنی همی کارت به جان آرد

اگر فرمان او کردی و خوردی خاک شد خامش

وگر نه همچنان دایم به معده در همی ژارد

(قبادیانی، ۱۳۷۸: ۲۰۲)

دهقان‌علی شطرنجی، از شعرای آل سلجوق، احتمالاً با نظر به حدیث «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطِّينِ فَحَرَّمَ أَكْلَ الطِّينِ عَلَيَّ ذُرِّيَّتَهُ»، گل‌خوار را برابر با آدم‌خوار دانسته و کوشیده‌است تا او را از عادت زشتش برحذر دارد:

یک سخن بشنو از من ای گل‌خوار

وآن سخن را به جان درون بنگار

گل همه مردم است و مردم گل

نکند کس بدین حدیث انکار

اگر از مردمی است بهره تو را

مردمی کن، مباش مردم‌خوار

(به نقل از: عوفی، ۱۳۳۶: ۳۹۳)

سنائی و مولوی که با استفاده از تمثیل‌های عینی، حکمت و آموزه‌های ارجمندی را بیان می‌کنند، بارها از گل‌خواری و گل‌خواران به‌منظور بیان مفاهیم بلند بهره‌جسته‌اند. پیش‌ازاین، به برخی از نمونه‌های گل‌خواری در حدیقه الحقیقه و مثنوی معنوی اشاره داشتیم و نشان دادیم که آنان عادت به گل‌خواری را ناپسند می‌شمارند. در جای دیگر، مولوی دشمنی گل‌خواران را با پرهیزانندگان از آن مطرح کرده‌است:

چون ز عادت گشت محکم خوی

خشم آید بر کسی کت واکشد

چون که تو گل‌خوار گشتی، هرکه

واکشد از گل تو را باشد عدو

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/ ۴۴۱)

به باور مولوی، هرچند گل‌خوار از گل‌خواری التذاذ می‌یابد، اما آن مصلح مزاج او نیست: «اگر گل‌خوری را گل خوش می‌آید، آن را نگویم مصلح مزاج است، اگرچه خوشش می‌آید» (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۵۷). او گل‌خواری را نوعی بیماری می‌داند و در سنجش

«قوتِ اصلی» با «قوتِ مرض» یا «قوتِ حیوانی»، گل را نوعی «قوتِ مرض» یا «قوتِ حیوانی» و همچون حکیم ناصر خسرو در حکم «سَم» دانسته‌است:

چون کسی کو از مَرَضِ گِلِ داشت	گر چه پندارد که آن خود قُوتِ
قوتِ اصلی را فرامُش کرده‌است	روی در قوتِ مرض آورده‌است
نوش را بگذاشته، سَم خورده‌است	قوتِ علّت را چو چَرَبِش کرده‌است
قوتِ اصلی بَشَرِ نورِ خداست	قوتِ حیوانی مر او را ناسزاست

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/ ۳۰۵)

در تمثیلی دیگر از چهل گلِ خواران نسبت به انگیزه خود سخن گفته‌است: «گلِ خوار نداند که میلِ من به گل، از طبیعتِ من است یا از علّتی که با طبعِ من درآمیخته‌است» (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۴).

افزون بر آنچه گفتیم، شاعران گاه به عوارضِ گلِ خواری از جمله زرد شدن رنگِ روی اشاره کرده‌اند:

خور اینجا گلِ است، ازو برگرد کآن که گلِ خورد، روش باشد زرد

(سنائی، ۱۳۷۷: ۳۴۱)

چون مزاجِ آدمی گلِ خوار شد زرد و بدرنگ و سقیم و خوار شد

(مولوی، ۱۳۷۵: ۳/ ۵)

و ناصر خسرو نیز قلمِ زردرنگِ به جوهر آغشته را به جسمِ زرد و نزارِ گلِ خوار مانند کرده‌است و پیداست که از عوارضِ گلِ خواری نزاری و لاغری است:

این زردتنِ لاغرِ گلِ خوارِ سیه‌سار زرد است و نزار است و چنین باشد

(قبادیانی، ۱۳۷۸: ۱۶۴)

گذشته‌ازاین، خاک‌خواری در امثال و حکم فارسی نیز نمود یافته‌است؛ از آن جمله:

تو را ای پدر این مَثَلِ درخورد که هرکس که او گلِ کند گل

(ربیع، ۱۳۹۰: ۲۱۲)

نیز همین مضمون در شعر ناصر خسرو:

ز نیکی به نیکی رسد مرد از که هرکس که او گلِ کند گل

(قبادیانی، ۱۳۷۸: ۲۷۴)

این مَثَل در دزفول هنوز رواج دارد: «هرکس گلِ کند، گلِ می‌خورد» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۸۸۷). و در مثلی دیگر:

گرچه باشد که سؤال ندهد گلِ به گل‌خورنده

(سنائی، ۱۳۷۷: ۱۳۴)

در حال حاضر نیز در میان اقوام ایرانی ضرب‌المثل‌هایی دربابِ گلِ خواری رواج دارد که در آن‌ها غالباً از دشواری ترکِ اعتیاد به گل‌خواری سخن رفته‌است:

کسی که گل خورده باشد، نمی‌تواند گل‌خوری را ترک کند (رامسری) (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲/ ۱۴۳۹).

گل‌خوار گل خورده‌اش را رها نمی‌کند (اشتهاردی) (همان: ۲/ ۱۵۲۴).

خاک‌وگل‌خورده بی‌گل ایستادن نمی‌تواند (گیلکی) (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱/ ۸۵۱).
و بنا بر این مثلِ کُردیِ کلهری، ظاهراً دستِ گل‌خوار را در کیسه می‌دوختند تا مانع از گل‌خوردن او شوند: «مادر دستم را در کیسه بدوز تا گل نخورم» (همان: ۲/ ۱۵۶۹).

نتیجه‌گیری

در میان انحرافاتِ ذائقه بشری، ظاهراً از همه شگفت‌تر خوردن خاک است. خاک‌خواری، گل‌خواری، ریگ‌خواری و نظایر آن، گذشته از جنون، غالباً به سبب فقر، زهد و ورع، التذاذ و اعتیاد، و یا ویارِ زنانِ باردار بوده‌است. خاک‌خواری در میان گروه‌های اجتماعی مختلف وجود داشته و از خلفا و پادشاهان تا عموم مردم (زاهدان، فقرا، زنانِ باردار، کودکان، مجانین) را شامل می‌شده‌است. به جز زاهدانِ قرونِ نخستین اسلام که گل‌خواری، خاک‌خواری و ریگ‌خواری ایشان به دلیلِ غایتِ زهد و ورع در جهتِ یافتنِ رزقِ حلال بود، شاعران و ادیبان و حکیمان خاک‌خواری را مذموم و عادتِ ناپسند دانسته‌اند و از آن برحذر داشته‌اند. در متونِ طبّی نیز خاک‌خواری نوعی بیماری به نام «شَهْوَةُ الطِّينِ» یا «آرزویِ گل» تلقی شده و درمان‌هایی برای آن پیشنهاد کرده‌اند. شریعت نیز خاک‌خواری را حرام شمرده‌است. در متون اخلاقیِ گل‌خواری را از جملهٔ امراضِ نفسِ شمرده‌اند و گاه در تمثیل، به اعتیادِ گل‌خواری اشاره کرده‌اند. بازتابِ گل‌خواری در ضرب‌المثل‌های اقوامِ گوناگونِ ایرانی، هم از شیوعِ آن در نواحیِ مختلفِ ایران و به‌ویژه در میان زنانِ باردار و هم از دشواریِ ترکِ این عادتِ ناپسند حکایت دارد.

منابع

- ابن ابی‌الدُّنیا، عبدالله بن محمد (۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۰م). *الجوع*. تحقیق محمدخیر رمضان یوسف، الطبعة الثانية، بیروت: دار ابن حزم.
- ابن ابی‌الدُّنیا، عبدالله بن محمد (۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م). *المتممین*. تحقیق محمدخیر رمضان یوسف، بیروت: دار ابن حزم.
- ابن ابی‌الدُّنیا، عبدالله بن محمد (۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م). *الورع*. تحقیق و تعليق أبی‌عبدالله محمد بن حمد الحُمود، الكويت: الدار السلفية.
- ابن ابی‌أصبغ، ابوالعباس احمد بن القاسم (بی‌تا). *عیونُ الأنباء فی طبقات الأَطباء*. شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۱م). *تلبیس ایلیس*. بیروت: دار الفکر.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۳۸۱). *تلبیس ایلیس*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ دوم، تهران: نشر دانشگاهی.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م). *الموضوعات من الأحادیث المرفوعات*. حَقَّقَ نُصُوصَهُ و عَلَّقَ عَلَیْهِ: نورالدین بن شکری بن علی بویا جیلار، ریاض: مکتبه اضواء السلف.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۹م). *صورة لأرض، [القسم الثاني]*. تحقیق کرامرز، الطبعة الثانية، لیدن: مطبعة بریل.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۹۹). *دانشنامه علائی (الهیات)*. مقدمه، حواشی و تصحیح محمد معین، چاپ سوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد (۱۳۵۶). *کامل الزیارات*. صححه و علق علیه عبدالحسین الامینی التبریزی، النجف الأشرف: المطبعة المرتضویه.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی خزاعی (۱۳۸۹). *روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن*. به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م) *حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء*. بیروت: دار الفکر.
- آخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۷۱). *هدایة المتعلمین فی الطب*. به تصحیح جلال متینی، چاپ دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- الاصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷). *مسالك الممالک*. تصحیح دخویه، لیدن: مطبعة بریل.
- الاصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۴۰). *مسالك و ممالک*. ترجمه فارسی از قرن پنجم یا ششم هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الاصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳). *ممالک و مسالك*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق). *المحاسن*. تحقیق جلال‌الدین محدث، الطبعة الثانية، قم: دار الکتب الإسلامية.
- بوشنجی نابی، ابوالحسن بن هیثم (۱۳۸۴). *قصص الانبیاء*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، تصحیح و تحقیق سید عباس محمدزاده، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۰). *الصیدنه فی الطب*. به تصحیح و مقدمه و تحشیه عباس زریاب خوئی، تهران: نشر دانشگاهی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۴۰۰). *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*. ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن محمد (۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م). *الکشف و البیان (تفسیر الثعلبی)*. دراسة و تحقیق ابی‌محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق نظیر الساعدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۸۲). *نفحات الأنس من حضرات القدس*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۸۸). *الأغراض الطبیبة و المباحث العلائیه*. تصحیح و تحقیق حسن تاج‌بخش، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۶۹). *حقی علائی*. به کوشش علی‌اکبر ولایتی، محمود نجم‌آبادی، تهران: انتشارات اطلاعات.

جرجانی، سید اسماعیل (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]). ذخیره خوارزمشاهی (چاپ عکسی از روی نسخه‌ای خطی). به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

حبیبش تفسیسی، کمال‌الدین ابوالفضل (۱۳۹۰). بیان‌الطّب. تصحیح و پژوهش حسین رضوی برقی، تهران: نشر نی.
خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۶۲). منشآت. تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرزاد.
داراشکوه، شاهزاده محمد (۱۳۵۲). حسنات‌العارفین. با تصحیحات و مقدمه سید مخدوم رهین، تهران: انتشارات ویسمن.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: نشر علم.

ربیع (شاعری گمنام متخلص به ~) (۱۳۹۰). علی‌نامه. به تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
روزبهان بقلی شیرازی، ابونصر (۱۳۸۵). شرح شطحیات. به تصحیح و مقدمه هنری کورین، ترجمه مقدمه از محمدعلی امیرمعزی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات طهوری - انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.

سلماسی، مهدی (۱۳۷۳). «ابوهاشم جعفری»، دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی. تهران: انتشارات دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶ ص ۳۸۶-۳۸۷.
سنائی غزنوی، محدود بن آدم (۱۳۷۷). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه. تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سنائی غزنوی، محدود بن آدم، (۱۳۸۲). حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه. به تصحیح و با مقدمه مریم حسینی، تهران: نشر دانشگاهی.
الشعرانی، امام عبدالوهاب (۱۴۲۶ق / ۲۰۰۵م) الطبقات الکبری. تحقیق و ضبط احمد عبدالرحیم السایح، قاهره: مكتبة الثقافة الدینیة.
شفیعی، سعید (۱۳۹۸). «شریح بن حارث کندی»، دانشنامه جهان اسلام. تهران: انتشارات بنیاد دائرة‌المعارف اسلامی، ج ۲۷ ص ۶۷-۶۹.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۸). توضیحات تذکرة‌الاولیاء. چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
شهری، جعفر (۱۳۷۱). طهران قدیم. تهران: انتشارات معین.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۹۸). تذکرة‌الاولیاء. به تصحیح محمدرضا شفیی کدکنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۸۶). جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) (جزء دوم از قسم دوم). تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۸۷). جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) (جزء دوم از قسم اول). تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۳۶). لب‌الب‌الالباب. به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۸). دیوان اشعار. به تصحیح محتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
قفطی، علی بن یوسف (۱۹۰۳م). تاریخ‌الحکما. تصحیح لیپرت، لایپزیگ: تئودور ویچر.

قلانسی نسفی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۵). ارشاد. به تصحیح عارف نوشاهی، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
قمی، عباس (۱۳۸۸). کلیات مفاتیح‌الجنان. چاپ سیزدهم، اصفهان: انتشارات مهر ثامن الأئمة.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م). الکافی. بیروت: منشورات الفجر.

گروه واژه‌گزینی (۱۳۹۶). مجموعه واژه‌های تغذیه. برگرفته از فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۳۷۶-۱۳۹۵، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

گلشنی، عبدالکریم (۱۳۷۹). «پولاک»، دانشنامه جهان اسلام. تهران: انتشارات بنیاد دائرة‌المعارف اسلامی، ج ۵ ص ۸۰۵-۸۰۶.
لسترینج، گای (۱۳۹۰). جغرافیای تاریخی سرزمین خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
ماسه، هانری (۱۳۹۱). معتقدات و آداب ایرانی (از عصر صفویه تا دوره پهلوی). ترجمه مهدی روشن ضمیر، تهران: انتشارات شفیی.
متینی، جلال (۱۳۷۱). مقدمه بر هدایه المتعلمین فی الطب ← آخوینی بخاری.

- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*. تحقیق: ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی، الطبعة الثانية، بیروت: دار إحياء التراث العربی. محقق، مهدی (۱۳۴۷). «خاک نیشابور». *مجله یغما*، سال بیست و یکم، شماره ششم، شهریور، شماره پیاپی ۲۴۰، ص ۳۲۱-۳۲۳.
- محقق، مهدی (۱۳۵۲). «کتاب رازی درباره گل نیشابوری». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، سال نهم، شماره دوم، تابستان، شماره پیاپی ۳۴، ص ۳۰۸-۳۲۷.
- المروزی، ابوبکر احمد بن محمد (۱۴۱۸ق/ ۱۹۹۷م). *کتاب الورع*. تحقیق سمیر بن امین الزهیری، ریاض: دار الصمیعی.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۵). *کیمیای سعادت* (ترجمه فارسی طهارة الأعراف). ترجمه میرزا ابوطالب زنجانی، به تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات میراث مکتوب با همکاری نشر قطره.
- موفق هروی، ابومنصور علی هروی (۱۳۸۹). *الأبنیه عن حقائق الأدویه (روضه الأانس و منفعة النفس)*. به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ملطیوی، محمد غازی (۱۳۸۳). *روضه العقول*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و ابوالقاسم جلیل پور، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۴). *فیه ما فیه*. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۳). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد آین نیکلسون، [مجلد اول: دفتر اول و دوم، ۱۹۲۵؛ مجلد دوم: دفتر سوم و چهارم، ۱۹۲۹؛ مجلد سوم: دفتر پنجم و ششم، ۱۹۳۳]، لیدن: مطبعة بریل، چاپ افسست: تهران: انتشارات توس.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۹). *کشف الاسرار و عده الأبرار*. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۹۱). *اخلاق ناصری*. به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علی رضا حیدری، چاپ هفتم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- نظام الملک طوسی، حسن بن علی (۱۳۹۸). *سیرالملوک (سیاست نامه)*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن.
- نقیسی، ابوتراب (۱۳۶۴). *پژوهش در مبانی عقاید سنتی پزشکی مردم ایران*. اصفهان: انتشارات مشعل.

- Reilly, C. & Jeya H. (2000). "Geophagia: why do humans consume soil?", *British Nutrition Foundation Nutrition Bulletin*, 25(2), 141-144.
- Sadeghzadeh, M., Khoshnevisasl, P. & Sadeghzadeh, S. (2017). "The relation between pica and iron deficiency in children in Zanjan, Islamic Republic of Iran: a case-control study", *Eastern Mediterranean Health Journal*, 23(6), 404-407.
- Traugott, Marianna T., Mitasha S., Des K. R. & Ruth, K. (2019). "Geophagy in India: a qualitative exploratory study on motivation and perception of female consumers", *Transactions of The Royal Society of Tropical Medicine and Hygiene*, 113(3), 123-130.